

حقوق کودک در گذر زمان

قاسم حسنی

هر یک از ما در برخوردهای روزانه‌ی خود با افراد بزرگسالی که به نوعی آسیب‌دیده‌اند یا گرفتار دشواری‌هایی نظیر اعتیاد، فقر، خیابان‌خوایی و... هستند روبه‌رو می‌شویم و ممکن است با ساده‌اندیشی و سطحی‌نگری آنان را متهم کنیم که مقصر خودشان هستند و بگوییم این عاقبت تنبلی، لالایی‌گری، بی‌مبالاتی و... است. اما بی‌تردید هنگامی که ما با کودکانی که در شرایط مشابه گرفتارند، مواجه می‌شویم هرگز نمی‌توانیم آنان را متهم کنیم که مقصر خودشان هستند، چرا که امروزه همگان به خوبی می‌دانند که کودکان به خودی خود هیچ نقشی در به وجود آوردن شرایطی که گرفتار آنند، ندارند و در واقع شرایط دشوار آنان حاصل عملکرد و تصمیم آن‌ها نیست. بنابراین اگر بخواهیم به دنبال مقصران شرایط به وجود آمده باشیم، به نخستین متهمانی که برمی‌خوریم خانواده‌ی آنان است، اما اگر کمی بیش‌تر دقت کنیم خواهیم دید که خانواده‌ی امروز او، خود، کودکان آسیب‌دیده‌ی دیروز هستند و در واقع شرایط موجود کودک باز تولید شرایط پدر و مادر اوست و می‌بینم که کودک و خانواده گرفتار دور باطل در یک سلسله مناسبات اجتماعی هستند که هرگز مجال برون رفت از آن را نداشته‌اند. و چنانچه مدیران - تصمیم‌گیرندگان و اندیشمندان جامعه چاره‌ای برای تغییر این شرایط و مناسبات نیندیشند، نه تنها کودک و خانواده‌ی او در گرداب این آسیب‌ها از دست خواهند رفت، بلکه کودکان و نسل‌های بعدی آنان نیز در همین چرخه گرفتار مانده و دشواری‌های موجود در ابعادی به مراتب گسترده‌تر باز تولید خواهد شد.

از این رو به این یقین می‌رسیم که کلیت جامعه در راستای ایفای وظیفه‌ی انسانی خود و تامین شرایط انسانی - زیستی مطلوب برای تمامی اعضای خود موظف است چاره‌ای بیندیشد و در این مسیر برای زنان و کودکان به دلیل شرایط شکننده‌تر اولویتی ویژه قایل شوند. اما به راستی کدام جامعه‌ها با کدام ویژگی‌ها و نظام فکری قادرند فارغ از هر قیدی به مصالح و منافع انسان‌ها، به‌ویژه کودکان بیندیشند.

آیا نظام‌های فکری سرمایه‌سالاری که به دنبال تامین منافع نامشروع عده‌ای قلیل اقدام به چپاول ثروت‌های دیگر ملت‌های دنیا کرده و هر روز به بهانه‌ای به گوشه‌ای از کره‌ی خاکی لشکرکشی کرده و میلیون‌ها مرد و زن و کودک را قتل عام می‌کنند، می‌توانند ادعا کنند به حقوق کودکان پای‌بند هستند و به مصالح کودکان می‌اندیشند؟

راستی جوامعی که خود را معتمد به حقوق انسان‌ها می‌دانند و می‌خواهند حقوق کودکان را رعایت کنند، کدام ظرفیت‌ها را باید در خود به وجود آورند و کدام مسیر را باید طی کنند؟ برای پاسخ به این پرسش بهتر است نگاهی گذرا داشته باشیم به تاریخچه‌ی آغاز و شکل‌گیری تلاش‌های انسان‌دوستانه‌ی اجتماعی برای دفاع از حقوق کودکان.

به گواه متن‌های ادبی و دینی کهن احترام به‌شان و جایگاه کودکان امری است که همواره صاحبان فکر و اندیشه و پیشوایان دینی بر آن تاکید ورزیده‌اند و این تاکیدات تا امروز نیز هم‌چنان ادامه دارد.

ولی اگر بخواهیم نگاهی تحلیلی به مسیر حرکت دوران گذشته بیندازیم به دوره‌ای برمی‌خوریم که شاید به دلیل ویژگی‌های خاص خود بتوانیم با عنوان دوران جدید آن را از دوران قبلی متمایز کنیم و تفاوت آن، در این امر است که به موازات رشد فکری بشر در زمینه‌های مختلف از جمله روان‌شناسی و امر تعلیم و تربیت بشر به این مهم دست یافته که بسیاری از رفتارهای انسان، ناشی از تاثیر عامل‌های پیرامونی و محیط اجتماعی اوست و کشف این مهم، نوع نگرش به انسان و تعلیم و تربیت را نزد بسیاری از صاحبان اندیشه تغییر داد. چرا که اگر تا پیش از آن رفتار انسان ناسازگار را ناشی از ذات و فطرت ناصالح او می‌دانستند و برای اصلاح او به داغ و درفش متوسل می‌شدند با کشف این رابطه‌ی عملی میان عملکرد فرد و عامل‌های محیطی او، بشر به این آگاهی دست یافت

که برای اصلاح رفتار ناسازگار، لازم است محیط تربیتی او را تغییر دهیم و بزرگی، در همین باره در اوایل سده نوزدهم می‌گوید: «اگر باور داریم که سجایای اخلاقی انسان ثمره‌ی محیط است، پس باید محیط را انسانی کنیم».

با ظهور و وقوع این تغییر نگرش بود که به‌مرور نگاه تحلیل اجتماعی و جامعه‌شناختی درباره‌ی انسان و رفتار او رواج یافت و انسان‌های از خود گذشته‌ی بی‌شماری تلاش و مبارزه‌ای پایان‌ناپذیر را برای اصلاح جامعه و مناسبات آن با هدف انسانی کردن شرایط برای انسان آغاز کردند. و اگر بخواهیم تنها نمونه‌ای از این انسان‌ها را مثال بزنیم با توجه به این‌که بحث ما درباره‌ی حقوق کودکان است، بهتر است از یک عمر مبارزه و تلاش انسان دوستانه‌ی بی‌وقفه‌ی کارگر مبارز و انقلابی آمریکای سال‌های ۱۹۰۰، خانم «مری جونز» یاد کنیم. او بود که برای نخستین بار با سازماندهی گروهی از کودکان کار در سال ۱۹۰۳ از شهر فیلادلفیای آمریکا راه‌پیمایی طولانی را برای متوقف کردن کار کودکان آغاز کرد و بی‌تردید او نخستین، تنها و آخرین مبارز این راه نبود.

بعد از مبارزه‌ی خانم مری جونز و دیگر معاصران خود، بشر به‌آغاز سده بیستم رسید و در اوایل همان سده یعنی ۱۱ آوریل سال ۱۹۱۹ بود که سازمان جهانی کار (ILO) تاسیس شد و کار خود را آغاز کرد و در نخستین اجلاس این سازمان در همان سال تاسیس در واشنگتن بود که مقاله‌نامه‌ی شماره‌ی ۵ خود در مورد حداقل سن اشتغال کودکان (در صنعت) را تصویب کرد و بی‌درنگ بعد از آن مقاله‌نامه‌ی شماره‌ی ۶ در مورد ممنوعیت اشتغال نوجوانان در شیفت شب (در بخش صنعت) و بعد از آن مقاله‌نامه‌ی شماره‌ی ۷ در مورد تعیین حداقل سن کار کودکان (در دریا و کشتی‌رانی) و مقاله‌نامه‌ی شماره‌ی ۱۶ با عنوان ضرورت آزمایش پزشکی برای افراد جوان متقاضی کار در دریا و مقاله‌نامه‌های دیگری نظیر مقاله‌نامه‌های ۱۰، ۱۳، ۱۵، ۳۳، ۵۸، ۵۹، ۷۷، ۷۸، ۱۲۳، ۱۳۸، ۱۸۲ و... همه از جمله مصوبه‌هایی بود که سازمان جهانی کار با هدف تغییر و بهبود شرایط کاری کودکان تصویب کرد. با شکل‌گیری سازمان ملل متحد و پیوستن سازمان جهانی کار به آن مجمع عمومی این سازمان در ۲۰ نوامبر سال ۱۹۵۹ اعلامیه‌ی جهانی حقوق کودک را تصویب کرد و نیز به‌عنوان اقدامی اجرایی‌تر و کامل‌تر،

در ۲۰ نوامبر سال ۱۹۸۹ پیمان‌نامه‌ی جهانی حقوق کودک به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل رسید. نگاهی تطبیقی و مقایسه‌ای به سیر و محتوای تمامی این مصوبه‌ها حاکی از این امر است که این مصوبه‌ها نسبت به مصوبه‌های قبلی مسیر تکاملی را طی و تلاش کرده‌اند اجرایی‌تر و کامل‌تر به موضوع مورد بحث بپردازند، به‌طور مثال این تفاوت به‌نحوی در مقایسه بین اعلامیه‌ی جهانی کودک مصوب سال ۱۹۵۹ و پیمان‌نامه‌ی جهانی حقوق کودک مصوب سال ۱۹۸۹ مشهود است، یا هنگامی که مقاله‌نامه‌ی ۱۸۲ سازمان جهانی کار مصوب سال ۱۹۹۹ را که از قدمت کم‌تری برخوردار است با دیگر مقاله‌نامه‌ها مقایسه می‌کنیم، می‌بینیم این مقاله‌نامه ابزار اجرایی‌تری را در اختیار گروه‌های هدف و اجراکنندگان و نظارت‌کنندگان گزیده است.

و اکنون با گذشت دو سده از آغاز تلاش‌های انسان‌دوستانه در عرصه‌ی فعالیت‌های اجتماعی برای تغییر شرایط کودکان و تصویب ده‌ها مقاله‌نامه، توصیه‌نامه و پیمان‌نامه، با کمال تأسف ما هنوز خود را با جمعیت ۲۵۰ میلیون کودکان کار - اخبار تکان‌دهنده از تجارت و برده‌داری مدرن و غیراخلاقی از کودکان - مواجه می‌بینیم و شاهدیم که تمامی این مصوبه‌ها به‌وجود تمامی ارزش‌هایی که دارند با خودی خود نتوانسته‌اند تاثیر موردنظر را در زندگی کودکان موجب شوند و به‌نظر می‌رسد اقدام‌های دیگری علاوه بر آن‌چه تاکنون صورت گرفته لازم است صورت بگیرد.

و اما مشکل کجاست و این اقدام‌ها چه می‌توانند باشند؟

پاسخ این پرسش برمی‌گردد به پرسش ابتدای بحث، یعنی این که کدام جامعه‌ها می‌توانند، مجریان موفق و متصدی برای پیمان‌نامه‌ی حقوق کودکان باشند و به‌نظر نگارنده اجتماعی کردن و مردمی کردن این مصوبه‌ها حلقه‌ی مفقوده‌ی ماست که در صورت عمل به آن می‌توانیم، شاهد دست یافتن به نتایج موردنظر باشیم.

اجتماعی کردن این مصوبه‌ها به‌چه معناست و ضرورت آن تا کجاست؟

برای توضیح بیش‌تر با مثالی آغاز می‌کنم. می‌دانیم که عدالت اجتماعی موضوعی است که از دیر باز همواره موضوع بحث محافل فکری و کانون‌های مبارزه‌ی اجتماعی و سیاسی بوده است. گروهی از مدیران جوامع با سخنرانی‌های آتشین تلاش می‌کنند

به مردم بقبولانند که تنها آنان هستند که می‌توانند عدالت را میان همگان تقسیم کنند و هیچ‌کس دیگر نمی‌تواند. حال این‌که مردم آگاه به‌خوبی می‌دانند که عدالت اجتماعی کالایی توزیع‌کردنی نیست، بلکه تحقق عدالت اجتماعی نیازمند طی کردن فرایندی است که تمامی مردم می‌توانند در سازمان‌های صنفی، مدنی و اجتماعی خود متشکل شده و برای تحقق عدالت تبادل‌نظر و تلاش دسته‌جمعی کنند. آن را مطالبه کنند و هنگامی که به آن دست یافتند، خود از آن مراقبت و محافظت کنند. در واقع در فرایند تحقق عدالت اجتماعی به‌وسیله‌ی مردم رشد و بلوغ فکری در میان اقشار جامعه شکل می‌گیرد که خود اصلی‌ترین تضمین برای حفظ و مراقبت از عدالت اجتماعی به‌دست آمده است و در غیر این صورت هرگونه عدالت اجتماعی تزریقی بر پیکر جامعه با خطر میرایی، ناپایداری و انحراف مواجه خواهد شد. و در واقع مدیران عدالت باور هوشمند تلاش می‌کنند بسترهای مناسب برای مطالبه و تحقق عدالت اجتماعی به‌وسیله‌ی خود مردم را فراهم کنند. این یعنی مردمی کردن عدالت اجتماعی.

و با ذکر این مثال اگر بخواهیم به‌بحث خود باز گردیم و به پرسش‌های مطرح شده در این زمینه پاسخ گوئیم، این‌گونه نتیجه‌گیری می‌کنیم که اجرای دقیق پیمان‌نامه‌ی جهانی حقوق کودک و دیگر مصوبه‌های داخلی و جهانی درباره‌ی حقوق کودکان، مستلزم ایجاد ظرفیت‌های اجتماعی لازم برای شکل‌گیری سازمان‌های خودجوش مردمی برای حمایت از حقوق کودکان است که این فرایند ابزارهای خاص خود را دارد و تنها مدیران و جامعه‌هایی می‌توانند مدعی پای‌بندی به حقوق کودکان باشند که از تکیه بر مردم و سپردن امور به آنان نهراسیده و به‌شعور و بلوغ فکری در فرایند مشارکت‌های اجتماعی اعتقاد داشته باشند و به این باور معتقد باشند که حضور مردم در تشکیل‌های خودجوش و داوطلبانه‌ی آنان نه تنها بازویی بسیار کارآمد برای حل تمامی دشواری‌ها خواهد بود، بلکه خود فرصتی ایجاد خواهد کرد برای تبادل‌نظر، رشد فکری و ایجاد سرمایه‌های ارزشمند انسانی - اجتماعی.